

شهید جعفر امام حسنی



ازتبار علی

سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	احمد
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۶/۱۵
محل تولد	بوشهر - دیلم
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۰۸
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	امام حسن

زندگینامه

۷ سال بیشتر نداشت که کیفی بر دوش گرفت و راهی دبستان فردوس امام حسن شد و بعد هم تحصیلات راهنمایی اش را در مدرسه راهنمایی امامزاده حسن آغاز کرد. سال دوم راهنمایی بود که اتفاق مهمی در زندگی اش رخ داد و مسیر زندگیش را متحول کرد. برادر بزرگترش که دوشادوش پدر به کاشت و برداشت گندم می پرداخت طی حادثه ای دچار آتش سوزی شد و به سختی آسیب دید، حالا این جعفر بود که می بایست عصای دست پدر شود و به ناچار تحصیل را رها کرد و به مزرعه رفت تا همکار پدر شود. در سال ۱۳۵۸ به محض شنیدن فرمان امام مبنی بر تشکیل بسیج مستضعفین جعفر از جمله کسانی بود که با ثبت نام در بسیج به فرمان امام خویش گردن نهاد و با شروع جنگ تحمیلی بمدت یک ماه به یادگیری فنون نظامی در کلاس های سپاه پرداخت. جعفر دختری از بستگانش را به عقد خود در آورده بود، اما این نیز مانع از حضور او در جبهه ها نمی شد. زمستان ۱۳۶۰ بود، پدر به سختی در بستر بیماری افتاده بود، جعفر به آرامی موضوع اعزام به جبهه را با مادر در میان نهاد اما پدر که خود جعفر را بزرگ نموده بود جعفر را به بالای بالین فرا خواند و اجازه رفتن به جبهه به او داد. جعفر با خوشحالی هر چه تمام تر از خانواده و نامزدش خداحافظی نمود و راهی جبهه شد. هنگام عزیمت به جبهه، در پاسخ به خبرنگاری که از او می پرسد چه آرزویی داری؟

گفت: « آرزو دارم مثل ابا الفضل العباس شهید شوم »

مرغ آمین، به آرزویش آمین گفت چرا که در عملیات فتح المبین در هشتم فروردین ۱۳۶۱، ترکش به دست راست و سر او اصابت نمود و خونش فرش راه استقلال و آزادی ایران گردید.

صبح علی الطلوع خبر شهادت جعفر به گوش مادر رسید. مادر با شهادت، بغضی سنگین را که در گلویش سنگینی می کرد فرو خورد و با صدای بلند فریاد زد:

« قاسم تازه داماد ای شهید کربلا » ، خدایا این هدیه را از من قبول کن !

شهید امام حسنی و شهید عبدالله لیراوی رابطه ی بسیار نزدیکی با هم داشتند و علی رغم مسافت زیادی که بین خانه این دو شهید وجود داشت هر روز همدیگر را ملاقات می کردند و می گفتند زمانی که ما متأهل شدیم خانه هایمان را کنار هم می سازیم تا هر روز بتوانیم همدیگر را ملاقات کنیم . این دعای شهید امام حسنی نیز اجابت شد چرا که بطور اتفاقی مزار این دو شهید در بهشت شهدای امامزاده حسن در مجاورت هم قرار گرفته است.

روحش شاد و راهش پر رهرو و مستدام باد .

مصاحبه

مصاحبه با نزدیکان شهید:

از زبان مادر شهید: روز اعزامش به وسیله ی ضبط صوت کوچکی با جعفر و دوستانش مصاحبه می کردند، جملات قصار را چه زیبا و دلنشین بیان می کرد. بعد از چند سؤال از او سؤال کردند که چه آرزویی داری؟ ایشان جواب

دادند: بخدا آرزو دارم مثل ابوالفضل العباس (ع) شهید شوم . و بالاخره به این آرزویش رسید و تیر و ترکش ها دستش را هدف قرار دادند.

شهید امام حسنی با شهید عبدالله لیرای رابطه ی بسیار صمیمانه داشت و شیفته ی همدیگر بودند. با توجه به اینکه خانه ی ما خارج از روستا بود بارها عبدالله صبح زود به خانه ی ما برای دیدن جعفر می آمد در صورتی که فاصله ی خانه ی ما با آنها زیاد بود. همیشه می گفتند: می خواهیم در آینده همسایه هم باشیم و در مجاورت هم خانه بسازیم. و این دو نیز در عملیات

فتح المبین به آرزویشان رسیدند و اکنون مزارشان کنار هم قرار دارد.

گفتم به کجا؟ گفت صدایم کردند گل بودم و از شاخه جدایم کردند

گفتم که فرشتگان چه کردند؟ گفت:

روزی خور سفره ی خدایم کردند

بسته های کوچک :

فرزندم جعفر هنگامی که قصد داشت عازم جبهه نبرد شود به من گفت : مادر، درختان خرما که داریم همه را بفروش و در خصوص مایحتاج زندگی از آنها استفاده کن. گفتم : مادر تو میروی شهید میشوی؟ گفت: بله می خواهم بروم جبهه و جنگ کنم و افتخار می کنم مثل حضرت عباس دست راستم را در راه خدا بدهم و همینطور هم شد. گفت آن خون ها را باید به صورتم بزنم تا فردای قیامت آتش جهنم مرا نسوزاند. خواهرانش همیشه می گفتند کاش ما هم خواهر شهید شویم و من هم گریه و زاری می کردم. پدرش هم به کمک خواهرانش بود و می گفتند افتخار نمی کنی که خداوند همچین پسری به تو داده ؟ بعد از یکماه که در جبهه نور علیه ظلمت بود تعدادی مهر، نبات و تسبیح که در بسته های کوچک گذاشته بود برای خواهرانش که اسامی آنها را رویشان نوشته بود فرستاد، ولی بعد از ۵ روز خبر شهادتش را برای ما آوردند.

مادر شهید

خاطرات

جبهه:

شهید امام حسنی در اواخر سال ۱۳۶۰ برای اولین بار به جبهه رفت. موقع رفتن پدرش مریض بود به مادرش گفت: خجالت می کشم با این حال پدرم از او کسب اجازه کنم و به جبهه بروم، پدرش که فهمید به او گفت: من رضایت کامل دارم، جبهه و شهادت تو نیز برای من افتخاری است. او نیز شادمان شد و روانه ی جبهه شد و این در حالی بود که کمتر از یک روز از مراسم آنها می گذشت. ایشان در نامه هایش همیشه برای خانواده می نوشت، پدر فکر من نباشید فقط برای امام و رزمندگان دعا کنید. از جمله همزمان ایشان موقع رفتن به جبهه شهید سید احمد حسینی زاده □

شهید سید مجید حسینی زاده □ شهید رحیم زارع □ احمد رضا و عبدالله لیراوی □ برادر آزاده حاج سید علی موسوی □ حسین درویشی □ منصور لیراوی □ سراج لیراوی و محمد حسین زارع بودند که به جبهه ی شوش اعزام شدند .

شهید امام حسنی در عملیات فتح المبین تیر بار چی بود و در همین عملیات

نیز در تاریخ ۷/۱/۱۳۶۱ به درجه ی رفیع شهادت رسید.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران